

خنده و گریه در آیات قرآن کریم

محمد رضا عطایی

محقق و نویسنده در علوم اسلامی

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۳۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۵/۱۷

در این مقاله پس از تعریف لغوی دو کلمه ضحک (به معنای خنده کردن) و بکاء (گریه کردن)، با توجه به آیات قرآن، بخش خنده به عناوین فرعی: ۱- تعجب ۲- استهزاء ۳- شادی در رستاخیز ۴- محرومیت از خنده به سبب مجازات و بخش گریه نیز به عناوین فرعی ۵- تأسف ۶- نفاق ۷- فراق ۸- شناخت حق ۹- شوق و عرفان ۱۰- خوف از عذاب الهی ۱۱- مجازات عمل، تقسیم گشته است. در هر عنوان آیات مربوط به آن با توجه به تفاسیر مختلف آورده و تا حدودی با استفاده از روایات در هر مورد بحث و بررسی شده است.

در پایان نیز بعد از بررسی بیشتر آیاتی که خنده و گریه در آنها به کار رفته، این نتیجه به دست آمده که در اسلام تنها تبسم در دنیا و خنده شادی مؤمنان در روز قیامت پسندیده است و گریه زمانی که از روی شناخت حق باشد، دارای ارزش فراوانی است.

و ظاهر شدن دندانها از سرور و شادی روح است و چون هنگام خنده دندانها ظاهر می شود از آن رو دندانهای جلو را ضواحک نامیده اند.^۱

«الضحک» به استعاره برای مسخره کردن استفاده می شود؛ مانند آنجا که گفته شده: «ضَحِكْتُ مِنْهُ» و «رَجُلٌ ضُحِكَةٌ» به معنای کسی است که مردم به او می خندند^۲ و «ضُحَكَةٌ» برای کسی

در این مقاله موضوع خنده و گریه با محوریت آیات قرآن و تا حدودی روایات بررسی شده است.

ابتدا پس از بررسی لغوی دو کلمه «ضحک» و «بکاء» که برای شادمانی و غم و اندوه از این دو کلمه در قرآن استفاده شده، آیاتی که این دو ریشه در آنها به کار رفته شناسایی و تحلیل می گردد.

معانی لغوی «ضحک» و «بکاء»

«الضحک»: باز شدن و شادابی چهره

^۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن،

ترجمه و تحقیق دکتر سید غلامرضا خسروی

حسینی، ج ۲، باب ضحک.

^۲. عاطف الزین، التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم،

استعمال می‌شود که مردم را می‌خندانند. گاهی هم برای سرور و شادی استفاده می‌شود؛ مانند «مسفرة * ضاحكة» (عبس/ ۳۸ و ۳۹). گاهی نیز تنها برای تعجب به کار می‌رود؛ مانند: «فتبسّم ضاحكاً من قولها» (نمل/ ۱۹).

در کاربرد خنده برای تعجب این نکته به دست می‌آید که خنده به انسان اختصاص دارد و در غیر انسان یافت نمی‌شود؛ و باید اضافه کرد که «عَجَب» یا تعجب از سبب‌های خنده است که در نهایت به خنده ختم می‌شود و آن به اراده خدا و انسان بستگی دارد. پس خنده‌ای که به اراده از بنده صادر می‌شود مانند سایر افعال انسان باید در جهت صلاح و نیکی به کار رود.^۱

اما معنای «تبسّم» در کتب لغت این چنین آمده: در کتاب *مجمّل اللّغة* دندان برهنه کردن به وقت خندیدن؛ در *غیاث اللّغات* اندک خندیدن بی‌آواز؛ و در *اقرب الموارد* کمترین حدّ خندیدن و نیکوترین آن؛ و در محاورات و زبان متداول فارسی زبانان خنده بی‌صداست،

به نحوی که دندان‌های پیشین نمایان نگردد، یا به گفته ناظم الاطباء نسیم خنده کردن.^۲

بکاء: فعل بکی، بیکي، بُکاً و بُکاء؛ یعنی ریزش اشک در اثر حزن و مصیبت و نیز در وقتی که با اندوه و غمی با صدا و ناله بیشتر باشد. اما اگر حزن و اندوه بیشتر از نالیدن باشد بر وزن «بکی» گفته می‌شود و نه «بکاء» (با حرف مد).

«بُکي» هم در حزن و ریزش اشک که با هم باشند به کار می‌رود و هم به‌طور جدا در حزن و گریه؛ اما ممکن است اندوهی همراه با ریزش اشک نباشد، چنان‌که خداوند تعالی می‌فرماید: «فما بکت علیهم السماء و الارض» (دخان/ ۲۹)^۳ که گفته‌اند این تعبیر بر مبنای مجاز، یعنی آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و اندوهگین نشدند.^۴

خنده

آیات مرتبط با این موضوع، در عناوین زیر قابل دسته‌بندی است:

^۲. فرهنگ نفیسی، ج ۱، واژه تبسم.

^۳. راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، ج ۱،

باب بکی.

^۴. همان.

ج ۱، باب ضحک.

^۱. مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۷،

باب ضحک.

خنده تعجب

۱- ﴿قَتَّبَسَمَ ضاحكاً مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالَّذِي اَنْ اَعْمَلَ ضَالِحاً تَرْضِيهِ وَ اَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾ (نمل/۱۹).

[سلیمان] از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: «پروردگارا در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم، و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی پردازم و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته‌ات داخل کن!»

در تفسیر المیزان آمده که «تبسم» کمترین حد خنده و «ضحک» خنده معمولی است. و اینکه در آیه مورد بحث هر دو کلمه با هم به کار برده شده استعمال مجازی است که می‌فهماند تبسم آن جناب نزدیک به خنده بود.^۱

در بیشتر تفاسیر از جمله مجمع البیان، نمونه، منهج الصادقین و مخزن العرفان دلیل اصلی خنده حضرت سلیمان را تعجب وی دانسته‌اند، از آن جهت که مورچه‌ای یاران خود را از لشکر عظیم ایشان بر حذر می‌دارد و این

^۱ علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۵، ص ۵۰۲.

آینده‌نگری و مصلحت‌اندیشی مورچه باعث تعجب و خندان شدن حضرت سلیمان گردیده است. بعضی دیگر از تفاسیر علت خنده ایشان را شادی بیان کرده‌اند؛ زیرا خداوند علاوه بر نبوت، ملک سلطنت و لشکرهایی از جن و انس و طیر، فهمیدن زبان پرندگان و سایر حیوانات را نیز به او عطا فرموده است.^۲ یا شادی به سبب اینکه حتی مورچگان هم به عدالت‌گستری ایشان پی برده‌اند.^۳

البته با توجه به مقام شامخ نبوت حضرت سلیمان عليه السلام و شخصیت والای آن حضرت و برخی احادیث رسیده از ائمه اطهار که تنها خنده حاصل از تعجب را نیکو شمرده‌اند؛ از جمله اینکه امام حسن عسکری عليه السلام می‌فرماید: «خنده‌ای که از روی تعجب نباشد، نشان نادانی است»^۴؛ از این رو بیشتر مفسران تأکید بر علت تعجب داشته‌اند، تا سرور و شادی.

^۲ همان، ج ۱۵، ص ۵۰۳.

^۳ شیخ طبرسی، مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، ج ۱۸، ص ۹۲؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۳.

^۴ محمد ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، باب ضحک؛ مرحوم مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۵۹.

۲- ﴿وَأَمْرَأْتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ فَلَقَرْنَاهَا بِاسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ اسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ (هود/۷۱).

و زن او (حضرت ابراهیم علیه السلام) ایستاده بود، خندید. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق، به یعقوب مژده دادیم.

درباره خنده همسر حضرت ابراهیم (ساره) و علت آن نظریات متفاوتی وجود دارد، اما در بیشتر تفاسیر از جمله مجمع البیان این خنده را به دلایل مختلف ناشی از تعجب دانسته‌اند؛ از جمله تعجب از اینکه قوم لوط، از عذابی که به زودی به آن دچار می‌شوند غافل بودند، یا تعجبی که از مشاهده آن اوضاع به او دست داد؛ زیرا می‌دید با اینکه از مهمان‌ها (فرشتگانی که برای بشارت آمده بودند) پذیرایی می‌کند، آنها از غذا نمی‌خورند.^۱ در تفسیر نمونه نیز علت خنده را تعجب از این می‌داند که مگر ممکن است پیرزنی برای شوهر پیرش فرزند آورد؛ زیرا ساره نود و هشت یا نود و نه ساله بود و شوهرش حضرت ابراهیم، نیز نود و نه یا صد

سال داشت.^۲ در مفردات آمده که خنده همسر حضرت ابراهیم از تعجب و شگفتی بوده به دلالت آیه ﴿أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (هود/۷۳)؛ آیا از کار خدا در شگفتی.

دلیل دیگر، سخن خود ساره است که گفت: ﴿ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا﴾ (هود/۷۲)؛ آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟^۳ امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «در نادانی مرد همین بس که بدون تعجب بخندد.»^۴

خنده استهزاء

۱- ﴿قَلَمًا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ﴾ (زخرف/۴۷)؛ پس چون آیات ما را برای آنان آورد، ناگهان ایشان بر آنها خنده زدند.

این آیه به خنده قوم حضرت موسی اشاره دارد، زمانی که آن حضرت معجزات الهی را به آنها عرضه داشتند، و آنان بدون تأمل در آن آیات ایشان را

^۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۷۱.

^۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، باب ضحک.

^۴. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، باب ضحک؛ غرر الحکم، ص ۵۱ و ۷۰.

^۱. شیخ طبرسی، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۲، ص ۹۱.

مسخره کردند و در نهایت به عقوبت کارشان هم رسیدند.^۱ در *احسن الحدیث* بیان شده که منظور از آوردن آیات، اظهار و نشان دادن آنهاست.

در این جا «ضحک» به معنای خنده است، آن هم خنده‌ای که از روی استهزاء باشد؛ یعنی خنده آنان برخاسته از مسخره کردن آیات بود.^۲

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُجِرُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾ (مطففین/۲۹)؛ [آری، در دنیا] کسانی که گناه می‌کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می‌گرفتند.

بعضی از تفاسیر درباره شأن نزول این آیه گفته‌اند: بزرگان قریش از جمله: ابوجهل، ولید بن مغیره، عاص بن وائل و دوستانشان هرگاه فقرای صحابه همچون: عمار، صُهبیب، بلال و امثال ایشان را می‌دیدند، آنان را مسخره می‌کردند و بدین سبب آیه در شأن آنان نازل شد.^۳

در تفسیر *المیزان* آمده که مراد از جمله «آنان را که ایمان آوردند» ابرار

می‌باشد و علت خندیدن کفار و مسخره کردن آنها تنها ایمان ابرار و مؤمنان بوده است، همچنان که تعبیر «کسانی که گناه می‌کردند» برای این بوده که بفهماند کفار به علت مسخره کردن ابرار مجرم بودند.^۴

در تفسیر نمونه این گونه خنده گناهکاران را ناشی از روح طغیانگر، غرور و غفلت آنان می‌داند و می‌گوید که همیشه افراد سبک‌مغز در برابر مؤمنان با تقوا چنین خنده‌های مجرمانه‌ای داشته‌اند.^۵

در روایات نیز آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «چه بسیار کسانی که از روی لهو بسیار می‌خندند و در روز قیامت بسیار گریان‌اند. چه بسیار کسانی که بر گناهان خویش بسیار می‌گریند و ترسان‌اند، اما روز قیامت در بهشت بسیار شادمان و خندان‌اند.»^۶

در روایتی دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله در اندرز به ابوذر فرمود: «آدمیزاد گاهی در

۴. علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۲۳.

۵. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۸۴.

۶. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، باب ضحک؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳.

۱. طیب، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲. قرشی، *احسن الحدیث*، ج ۱۰، ص ۳۸.

۳. واعظ کاشفی، تفسیر مواهب علیه معروف به تفسیر حسینی، ج ۴، ص ۴۰۰.

جمعی برای خندان آنان سخنی می گوید و به سبب آن در جهنمی به فاصله آسمان تا زمین سقوط می کند.^۱

خنده‌های شادی در رستاخیز

۱- ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾ (عبس/ ۳۸ و ۳۹)؛ چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است، خندان و مسرور است.

منظور از این آیه خندیدن در روز قیامت به سبب کارهای نیک است. در *منهج الصادقین*، از ابن سلمه نقل شده که انس بن مالک از حضرت رسول ﷺ پرسید: ای رسول خدا، مضمون آیه ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾ چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود:

«ای انس! آگاه باش که مراد از «وجوه ضاحکة» وجوه بنی عبدالمطلب است؛ یعنی روی من و روی علی بن ابی طالب و روی حسن و حسین و فاطمه و... که هنگام قیامت چون ما از قبر بیرون آییم، چهره‌های ما چون آفتاب عالمتاب روشن و درخشنده است.»^۲

۲- ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾ (مطففین/ ۳۴)؛ و [لی] امروز مؤمنان اند که بر کافران خنده می زنند.

این آیه در ادامه آیه‌ای نازل شده است که در آن کفار، مؤمنان را مسخره می کردند و بیان می دارد که امروز مؤمنان بر کفار خنده می زنند. در تفسیر *مجمع البیان* آمده است که مراد از امروز، روز قیامت است و خنده مؤمنان به چند دلیل است: ۱- به کفار می خندند؛ زیرا آنها را در آتش جهنم و خود را در نعمت‌های بی پایان بهشتی می بینند. ۲- خداوند سبحان سرور و شادی مؤمنان را در عذاب کفار قرار داده است، آن هم عذابی که هیچ جای بخشایشی ندارد؛ زیرا اگر بخشایشی برایشان می بود، روا نبود که آن را مایه سرور برای مؤمنان قرار دهد. شرط آن سرور، عداوت و دشمنی است و حال آن که به سبب عفو، عذاب برطرف می شود.^۳

با توجه به دلایل گفته شده، خنده مؤمنان به هر دلیلی که در روز قیامت باشد، نوعی مقابله به مثل نسبت به کفار

۱. محمدی ری شهری، *میزان الحکمه*، باب

ضحک؛ *امالی طوسی*، ص ۵۳۶ و ۱۱۶۲.

۲. کاشانی، *تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*،

ج ۱۰، ص ۱۵۷.

۳. طبرسی، *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ج ۲۶،

ص ۳۸۱.

است.

حرارت شدید است^۱.

در تفسیر *روض الجنان و اثنی عشری* به این نکته اشاره شده که از آن جهت که خنده و گریه در اختیار ما نیست، مراد از نهی خنده در حقیقت نهی از اسباب خنده، مانند لهو و لعب و... می باشد؛ چنان که سبب گریه نیز خوف الهی و یاد معاصی و عقاب سبحانه است و با خواستن یا نخواستن ما به وجود نمی آید یا از بین نمی رود^۲.

در تفسیر نمونه نیز آمده که این گروه باید در جهان کمتر بخندند و بیشتر گریه کنند؛ زیرا مجازات های دردناکی در پیش دارند^۳.

گریه

در این بخش نیز آیات مرتبط با موضوع گریه را ذیل عناوین زیر دسته بندی می توان کرد:

گریه تأسّف

۱. علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۹۲.

۲. ابوالفتح رازی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ج ۹، ص ۳۱۳.

۳. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۸، ص ۶۲.

محرومیت از خنده، کیفر

جهادگریزی

۱. ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (توبه/۸۲)؛ از این پس کم بخندند و به [جزای] آنچه به دست می آورند، بسیار بگریند.

در تفسیر *المیزان* ذیل این آیه آمده است که ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند: رسول الله در جنگ تبوک - که آخرین جنگی بود که حضرت در آن شرکت جست - به مردم دستور داده بود تا با او حرکت کنند، و چون این واقعه در تابستان رخ داد و هوا گرم بود، عده ای گفتند: یا رسول الله هوا بسیار گرم است و ما طاقت بیرون رفتن را نداریم و شما نیز بیرون نروید. و خدای تعالی در پاسخشان فرمود: بگو آتش جهنم داغ تر و سوزان تر است و خطاب به آنها این آیه نازل گردید.

البته منظور از کم خندیدن، همان خوشحالی ناپایدار دنیوی است که به سبب ترک جهاد و امثال آن به ایشان دست داده و منظور از گریه زیاد، گریه در آخرت به دلیل عذاب دوزخ در

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾
(توبه/۹۲).

و [نیز] گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی [و] گفتی: «چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم»، برگشتند و در اثر اندوه، از چشمانشان اشک فرو می‌ریخت که [چرا] چیزی نمی‌یابند تا [در راه جهاد] خرج کنند.

در این آیه «تَفِيضٌ» از ماده فیضان به معنای ریزش بر اثر پر شدن است؛ زیرا هنگامی که انسان بسیار ناراحت است چشم‌هایش پر از اشک گشته، جاری می‌گردد^۱. کلمه حزن نیز به معنای اندوهی در دل می‌باشد، که به سبب از دست رفتن منفعت یا امر دیگری پیدا می‌شود^۲.

در تفسیر مواهب علیّه درباره علت گریه در آیه یاد شده آمده که هفت تن از یاران رسول الله به دلیل اینکه همه مرکب‌ها تمام شده بود، از همراه پیامبر بودن در غزوه محروم شدند و هنگامی

که نزد حضرت رسول رفتند و از آن حضرت شنیدند که فرمود: آنچه را که می‌جوئید (مرکب) نمی‌یابید، از پیش ایشان بازگشتند، در حالی که اشک از چشم‌هایشان از روی اندوه می‌ریخت و این هفت تن را بکائین نامیدند^۳.

البته خداوند در این آیه تصریح کرده که بر آنان بازخواستی به سبب شرکت نکردن در جهاد نیست و گریه آنان هم به دلیل تأسف و ناراحتی بود که نتوانسته بودند رسول خدا را یاری کنند^۴.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «هر چیزی پیمانانه و وزنی دارد، مگر اشک‌ها؛ زیرا قطره‌ای اشک دریاهایی از آتش را فرو می‌نشانند. هرگاه چشم غرق در اشک خود شود، گرد هیچ فقر و ذلتی بر چهره آن ننشیند و هرگاه اشک‌ها سرازیر شود، خداوند آن چهره را بر آتش حرام گرداند. و اگر گرینده‌ای در میان امت بگرید، همه آن امت مشمول رحمت می‌شوند.»^۵

^۳. واعظ کاشفی، تفسیر مواهب علیّه، ج ۲، ص ۸۸.

^۴. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۵۸۹.

^۵. محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، باب بکاء؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۱.

^۱. همان، ج ۸، ص ۸۳.

^۲. علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۹.

گریه نفاق

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾
(یوسف/۱۶)؛ و شامگاهان گریان نزد پدر خود [باز] آمدند.

این آیه درباره داستان حضرت یوسف علیه السلام است، زمانی که برادرانش او را به چاه انداختند و بعد از این کار، پیراهن پاره و به خون آغشته ایشان را نزد حضرت یعقوب علیه السلام (پدر حضرت یوسف علیه السلام) بردند، در حالی که گریه می کردند و می گفتند گرگ یوسف علیه السلام را خورده است. در تفسیر المیزان آمده که گریه آنها مصنوعی بوده و منظورشان این بود که پدر را گمراه کنند، تا آنچه را که آنها ادعا می کردند، حضرت یعقوب علیه السلام تصدیق نماید.^۱

بعضی از مفسران گفته اند: بدین سبب هنگام عشاء نزد پدر خود آمدند، تا از تاریکی سوء استفاده کنند؛ زیرا گریه آنها نه واقعی بلکه دروغین بود و ممکن بود پدرشان به راز آنها پی ببرد.^۲

در تفسیر اثنی عشری نیز بیان شده که برادران یوسف ظالم بودند و با ظلم

^۱. علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۱۳۶.

^۲. محمد جواد نجفی، تفسیر آسان (منتخب از تفاسیر معتبر)، ج ۸، ص ۷۴.

می گریستند و ماجرا را برای پدر تعریف می کردند.^۳

بدین سان می توان گفت: گریه برادران یوسف که در این آیه یاد شده، از روی نفاق و دروغ بوده و آنان می خواستند با این کار، حضرت یعقوب را دچار اشتباه کنند، و نیز نشان می دهد گریه نیز می تواند ساختگی باشد.

گریه فراق

﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾ (دخان/۲۹)؛ و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.

در تفسیر مجمع البیان شأن نزول این آیه را درباره قوم بنی اسرائیل بیان کرده و مربوط به زمانی می داند که آنها می خواستند برای فرار از دست لشکریان فرعون از رود نیل بگذرند، و در نتیجه لشکر فرعون که به دنبال آنها آمده بودند، در رود نیل غرق شدند. خداوند در این آیه با به کار بردن عبارت «گریه نکردن آسمان و زمین» خواسته از کوچک کردن قوم فرعون تعبیری کنایی کند؛ زیرا عرب هرگاه که بخواهد از

^۳. حسینی، تفسیر اثنی عشری، ج ۶، ص ۱۸۵.

عظمت مصیبت زده بگوید، می گوید: آسمان و زمین در مرگ او می گریستند. بعضی دیگر از مفسران گفته اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص، علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب خودنمایی می کند. نیز گفته شده: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، آسمان بر او گریست و گریه اش به این ترتیب بود که افق آن سرخ رنگ بود.^۱

این احتمال نیز داده شده که منظور گریستن اهل آسمان ها و زمین باشد؛ زیرا آنان برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان.^۲

گریه شناخت حق

﴿وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ (مائده/۸۳)؛ و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می بینی بر اثر حقیقتی که شناخته اند،

اشک از چشم هایشان سرازیر می شود، می گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم، پس ما را در زمره گواهان بنویس.

در بحث لغوی این آیه «تَفِيضٌ» از مصدر «فَإِيضٌ» به معنای زیاد جاری شدن، پر شدن و سرازیر شدن می باشد. و «دَمْعٌ» به معنای اشک چشم است. در تفسیر منهج الصادقین آمده که چشم های ایشان از فرط «بكاء» به مانند ظرفی بود که گویا با نفس ها فایض و پر می شد. و در عبارت «مِنَ الْحَقِّ» مِن به چند دلیل آمده است: ۱- ابتدای کار را بیان می کند ۲- سبب گریه آنان معرفت به بخشی از حق بود؛ پس حال آنان هنگامی که تمام حق را دریابند غیر قابل فهمیدن است.^۳

بعضی از تفاسیر این آیه را در مورد مسیحیانی می دانند که دعوت اسلام را قبول می کنند. مؤلف تفسیر مواهب علیّه نجاشی پادشاه حبشه، و بعضی یاران او را که از سخن برخاسته از دل مهاجران مسلمان سخت تحت تأثیر قرار گرفتند، مصداق این آیه می داند.^۴

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام

^۱. شیخ طبرسی، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲۲، ص ۲۹۹.

^۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۷۹.

^۳. کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۳، ص ۲۹۴.

^۴. واعظ کاشفی، مواهب علیّه، ج ۱، ص ۳۴۶.

آمده است: «هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از این دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که برای خدا در دل شب فروافتد»^۱.

از وحی‌های خداوند به حضرت عیسی علیه السلام این بود که می‌فرمود: «به حال خود گریه کن همچون کسی که با خانواده بدرود گفته و با نفرت از دنیا دوری جسته و آن را برای دنیاپرستان رها کرده و به آنچه که نزد پروردگارش می‌باشد دل بسته است»^۲.

گریه شوق و عارفانه

﴿وَيَخِرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَلْبِسُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ (اسراء/۱۰۹)؛ و بر روی زمین می‌افتند و می‌گریند و بر فروتنی آنها می‌افزاید.

در آیات قبل به سجده عارفانه مؤمنان در مقابل خدا اشاره شده بود؛ از این رو در مرحله بعد برای تأکید بیشتر در تأثیر آن آیات الهی و این سجده عارفانه این آیه نازل شده است و جمله

«يَخِرُونَ لِلْأَذْقَانِ» نشان تأکید و استمرار آن حال است. استفاده از فعل مضارع «يَبْكُونَ» در این آیه نیز دلیلی بر ادامه گریه‌های عارفانه آنان می‌باشد. مضارع بودن فعل «يَزِيدُهُمْ» نیز دلیلی دیگر بر این است که آنان هرگز در یک حال متوقف نمی‌مانند، و به سوی قله تکامل پیش می‌روند و در این حال خشوعشان پیوسته افزایش می‌یابد.^۳

در تفسیر *اثنی عشری* هم به این نکته اشاره شده که سرچشمه ترقیات انسانی و حالات روحی و معنوی علم به معارف و فرامین الهی است، البته به شرط آن که همراه آن عمل نیز باشد و گرنه سودی نخواهد داشت، بلکه موجب خسران می‌گردد. این آیه نیز به این موضوع اشاره دارد که علمای حقیقی کسانی هستند که آثار علم در آنان ظاهر می‌شود که آن آثار عبارت‌اند از گریان بودن در سجده از عظمت پروردگار و دیگر خشوع و انکسار قلبی آنان به هنگام شنیدن آیات قرآن.

در همین باره پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنان خود به ابوذر فرمود: «ای ابوذر! کسی که علم به او داده شود، ولی او را به گریه

۱. محمدی ری شهری، *میزان الحکمه*، باب بکاء؛ مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۶۹، ص ۳۷۸.

۲. محمدی ری شهری، *میزان الحکمه*، باب بکاء؛ مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۹۳، ص ۳۳۳.

۳. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۲، ص ۳۲۱.

درنیاورد، حقیقتاً مانند کسی است که علمی به او داده شده، ولی از آن فایده‌ای نمی‌برد؛ زیرا خداوند علما را این‌گونه وصف کرده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ...﴾ کسانی که دانش یافته‌اند با شنیدن آیات حق گریه‌کنان به رو درمی‌افتند. ای اباذر! کسی که می‌تواند گریه کند، پس بگرید و کسی که نتواند، پس قلب خود را محزون و گریان نماید. به درستی که قلب سخت از رحمت خدا دور است، ولی شما نمی‌فهمید.^۱

در تفسیر **أطيب البیان** گریه ممدوح به سه گونه تقسیم شده است: ۱- گریه خوف از عذاب؛ ۲- گریه شوق به ثواب؛ ۳- گریه در مقابل عظمت الهی و حقارت خود که گریه انبیاء و ائمه از این قسم بوده است.^۲

گریه خوف از عذاب

﴿أَقْمِن هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴾ (نجم/۵۹ و ۶۰)؛ آیا از این سخن عجب دارید و می‌خندید و نمی‌گریید. این آیه خطاب به کفار می‌گوید:

چگونه از روی استهزا می‌خندید و از خوف وعیدی که از سوی خدا به سبب عقوبت طغیانگریتان است گریه نمی‌کنید.^۳

در این باره ابوسلمه از ابوهریره روایت کرده که چون این آیه نازل شد، اهل صفه گریستند، تا حدی که رسول الله صدای گریه‌شان را شنید و ایشان هم گریه کردند، و همه صحابه نیز گریستند. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که از ترس خدای تعالی بگرید به دوزخ وارد نشود و آن که بر معصیت اصرار داشته باشد، به بهشت نمی‌رود.» و نیز فرمود: «اگر شما گناه نکنید، خدای تعالی قومی را می‌آورد که گناه کنند، تا آنان را بیامزد و به بهشت ببرد.»

همچنین روایت شده که جبرئیل نزد پیامبر آمد و نزد ایشان مردی بود که می‌گریست. جبرئیل گفت: «هر چیزی از اعمال بنی آدم را بسنجند جز گریه که خدای تعالی به یک قطره اشک دریاها را پرآتش را خاموش کند و فرو نشاند.»

روایت شده که پس از نزول این آیه، کسی رسول الله ﷺ را خندان ندید.^۴

^۱ حسینی، تفسیر اثنی عشری، ج ۷، ص ۴۵۹.

^۲ طیب، اطيب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۲۰.

^۳ حسینی، تفسیر اثنی عشری، ج ۱۲، ص ۴۹.

^۴ جرجانی، تفسیر گازر، ج ۹، ص ۲۸۴.

گریه مجازات جهادگریزی

﴿فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لِيَكُونَ كَثِيرًا جَزَاءً﴾^۱ بما كانوا يكسبون (توبه/۸۲)؛ از این پس کم بخندند و به [جزای] آنچه به دست می‌آورند، بسیار بگریند.

چنان‌که یاد شد، این آیه اشاره به افرادی دارد که از شرکت در جنگ تبوک به عللی که بیان شد خودداری کردند. در تفسیر المنار آمده که وجود دو صیغه امر در این آیه به این دلیل است که در زندگی دنیا به سبب اینکه عزت و حی را از بین بردند و نفاقشان آشکار شد، نباید شاد بشوند. و مراد از کم بودن خنده، نسبت به خنده گذشته آنان در استهزای مؤمنان است و گریه زیادشان نیز در آخرت به سبب تخلف آشکارشان است؛ در نتیجه سرور و شادیشان با تخلف و نفاقشان زایل شد.^۱ در قرآن گریه حاصل از شناخت حق بسیار ارزشمند و پسندیده است، زیرا باعث اوج و کمال انسان می‌گردد.

سخن پایانی

با توجه به آنچه یاد شد، دو عنوان از آیات مربوط به موضوع خنده در قرآن،

یعنی خنده از روی تعجب و خنده شادی مؤمنان در رستاخیز، نیکو و پذیرفته است؛ چنان‌که در خصوص عناوین مربوط به آیات گریه نیز دو عنوان گریه حاصل از شناخت حق و گریه شوق و عارفانه بسیار ارزشمند و پسندیده است؛ زیرا موجب کمال انسان است.

منابع

۱. قرآن کریم (با ترجمه فولادوند).
۲. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم: تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۴ش.
۳. جرجانی، ابوالمحاسن، حسین بن الحسن، جلاء الازهان و جلاء الاحزان معروف به تفسیر گازر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.
۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۸۴ق.
۵. خزاعی نیشابوری، حسین بن علی محمد ابن احمد، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، معروف به تفسیر ابوالفتح رازی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۴-۱۳۷۴ش.
۶. بانوی اصفهانی (امین اصفهانی)، مخزن العرفان فی علوم القرآن، تهران، نهضت

^۱ رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۵۷۰.

- زنان، مسلمانان، ۱۳۶۱ش.
۷. رشیدرضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم معروف به تفسیر المنار، چاپ چهارم: دارالفکر، ۱۴۲۴ق.
۸. صدوق، محمد بن علی، کتاب الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق / ۱۳۶۲ش.
۹. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۳ق.
۱۰. طیب سید عبدالحسین: اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم: تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۶۶ش.
۱۱. عاطف الزین، سمیع، التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم، چاپ سوم: لبنان، مکتبة المدرسة، دار التوفیق، ۱۴۱۴ق.
۱۲. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ش.
۱۳. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، ۱۳۶۶ش.
۱۴. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، چاپ دوم: تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴ش.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، چاپ چهارم: تهران، دارالکتب الاسلامیه، بهار ۱۳۶۲ش.
۱۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه،
- ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دار الحدیث، ویرایش سوم، ۱۳۷۷ش.
۱۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، قم، الدائرة العامة للنشر و الاعلام، ۱۳۶۵ش.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳-۱۳۶۶ش.
۱۹. نجفی، محمدجواد، تفسیر آسان (منتخب از تفاسیر معتبر)، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۲-۱۳۶۴ش.
۲۰. واعظ کاشفی، کمال الدین حسین، تفسیر مواهب علیّه معروف به تفسیر حسینی، تهران، کتابفروشی اقبال، ۱۳۱۷ش.